

# آفرینشگر باغ زنان

## در رثای شهرنوش پارسی پور

تقدیر و ادب

مریم رضایی



شهرنوش پارسی پور (۱۳۲۴-۱۴۰۵)

برخی نویسندگان جهان را روایت می‌کنند بعضی جهان تازه‌ای می‌سازند. شهرنوش پارسی‌پور را باید در گروه دوم دید. او سازنده‌ی یک جهان جادویی برای تداوم تخیل زنانه بود. اگر قرار باشد میراث او برای ما زنان را در یک تصویر خلاصه کنیم شاید آن تصویر باغی است که زنان خسته از خشونت، بی‌آنکه از پیش یکدیگر را بشناسند، در آن به هم می‌رسند.

پارسی‌پور به جادوی زبان و تخیل باور داشت؛ در تاریک‌ترین روزگار زنان، و حتی در دل زندان، نوشت، و برای همین نوشتن، باز به زندان افتاد. باین‌حال، در جهان داستانی او، به‌ویژه در رمان «زنان بدون مردان»، می‌توان صورتبندی اولیه‌ی نوعی همبستگی زنان را دید که دهه‌ها بعد، در جنبش «زن، زندگی، آزادی» در بستر تاریخی متفاوت، جلوه‌ای اجتماعی یافت.

## یک مبارز همیشه‌گی

پارسی‌پور را باید یک مبارز همیشه‌گی دانست، به همان معنایی که فعالان سیاسی و حزبی را مبارز می‌خوانند؛ با این تفاوت که او مبارزی مستقل بود و نه وابسته به هیچ تشکیلاتی.

او که در دهه‌ی ۵۰ تهیه‌کننده‌ی برنامه‌ی «زنان روستایی» در تلویزیون ملی بود. پس از اعتراض به اعدام خسرو گل‌سرخ‌ی و کرامت‌الله دانشیان، و بازداشت نویسندگانی چون ساعدی و گلشیری، از تلویزیون استعفا داد و اندکی بعد به زندان افتاد. پس از انقلاب نیز، از سال ۱۳۶۰، چهار سال دیگر در اوین گذراند. گرچه گرایشی سوسیالیستی داشت و عضو کانون نویسندگان بود، هیچ‌گاه به سازمان سیاسی خاصی وابسته نشد. تجربه‌ی زندان، سانسور و تبعید بیش از آن‌که مسیر فعالیت سیاسی او را تعیین کند، به جهان داستانی‌اش شکل داد و به شکل‌گیری زبان داستانی‌ای منجر شد که در آن مقاومت بیش از هر چیز از دل نوشتن برمی‌آید.

بدین لحاظ می‌توان او را در سنت فمینیست‌هایی چون نوال سعداوی دید: زنان نویسنده‌ی زندانی در کشورهای اسلامی که رهایی‌شان را نه از طریق فعالیت حزبی یا سازمانی، بلکه از طریق فعالیت مستقل و نوشتن رمان دنبال می‌کنند؛ نویسندگانی که

سرانجام، به علت محدودیت‌هایی که در سرزمین خود با آن روبه‌رو می‌شوند، ناگزیر به تبعید تن می‌سپرند.

### رمانی که دوبار نوشته شد

تنها روایت سرسختی پارسی‌پور، در ماجرای نوشتن «طوبا و معنای شب» به روشن‌ترین شکل، نیروی مبارز نویسنده را نشان می‌دهد. پارسی‌پور نوشتن این رمان را در دوران زندان آغاز کرد. نیمی از رمان نوشته شده بود که او را به بند دیگری منتقل کردند و دفترچه‌هایش را از او گرفتند. یک سال بعد، وقتی نوشته‌ها را به او پس دادند، خودش آنها را طعمه‌ی آتش کرد و دوباره از صفر نوشت؛ گویی چیزی در آن دفترچه‌های بازگردانده شده، دیگر «او» نبود. رمان سرانجام در ۱۳۶۸ منتشر شد و در همان دو هفته‌ی نخست نایاب شد.

پارسی‌پور با نگاه مالکانه به زن مخالف بود و می‌گفت اندیشیدن پیش شرط گذار زن از سنت به تجدد است. او در عین حال، نسبت به ازدواج نیز نگاهی انتقادی داشت و آن را عامل یکنواختی و رکود زندگی می‌دانست.<sup>۱</sup>

آنچه می‌خواست بسازد را خود در گفت‌وگویی درباره‌ی شخصیت‌های زن داستان‌هایش چنین توصیف کرد: زن‌هایی که می‌خواهند روی پای خودشان بایستند، نه این‌که بخواهند انتقام بگیرند یا همه‌چیز را نابود کنند.<sup>۲</sup> زنان او هرچند از سوی نظام مردسالار مورد خشونت قرار می‌گیرند، اما سعی می‌کنند کار کنند، خودشان انتخاب کنند و چیزی بسازند؛ انرژی‌شان صرف کینه‌ورزی و جنگ نمی‌شود، بلکه در ضعیف‌ترین حالت هم، به باغ می‌روند یا تبدیل به درخت می‌شوند.

### رنالیسم جادویی در خدمت زبان مقاومت

برای بیان همین جهان، پارسی‌پور رنالیسم جادویی را با اسطوره و عرفان ایرانی درآمیخت تا چیزهایی بگوید که در زبان رسمی جا نداشت. رنالیسم جادویی در آثار پارسی‌پور صرفاً یک انتخاب زیباشناختی نیست؛ راهی است برای گفتن آنچه زبان رسمی سیاسی یا اخلاقی زمانه امکان بیانش را نداشت.

در «طوبا و معنای شب»، وقتی پدرِ طوبا می‌فهمد دخترش می‌اندیشد، با نفرت به این نتیجه می‌رسد: «بله، زمین گرد است، زنان می‌اندیشند و به زودی بی‌حیا خواهند شد».

در «زنان بدون مردان» نیز، وقتی به مونس گفته می‌شود «آن همان انسان شدن است، برو انسان شو»، مونس به بیابانی بی‌انتهای پرتاب می‌شود، هفت سال در هفت بیابان - نمادِ هفت وادیِ عرفانِ ایرانی - سرگردان می‌ماند و سرانجام، پس از این سفرِ طولانی، به خودشناسی می‌رسد و به شهر بازمی‌گردد تا معلمی ساده شود. مرگ، سرگردانی، بازگشت به شکلی از خودآیینی: این مسیر، الگوی مکرر زیستِ زنانِ رمان‌های پارسی‌پور است.

همین رئالیسمِ جادویی بود که به پارسی‌پور اجازه داد کاری کند که شاید هیچ نویسنده‌ی زنی پیش از او نکرده بود. او به زنِ حقِ روایتِ خویشتن را بازگرداند؛ روایتی فراتر از نقش‌های مرسومِ زن در مقامِ مادر، همسر یا معشوق. زن در مرکزِ جهانِ داستانی او نشست، اما این بار در نقشِ سوژه‌ای که خود جهان را تفسیر می‌کند. او میلِ زنانه را از قلمرو شرم بیرون آورد و به زنِ حقِ تخیل را بازگرداند. زنانِ رمان‌هایش وارد اسطوره و روایتگری تاریخ شدند و در جهانی جادویی و متناظر، به چشمانِ روایتگرانی بدل شدند که رنج و محرومیتِ جامعه را از زاویه‌ی خشونتِ مردانه می‌دیدند.

فائزه، در همان رمان، نمادِ دلواپسیِ زنی است که تازه بکارتش را از دست داده است: «من باکره بودم. من بیچاره باکره بودم. من بالاخره می‌خواهم شوهر کنم». پارسی‌پور این اضطراب را برای نشان دادنِ وزنِ واقعیِ بکارت بر زندگیِ زنانِ عادی به تصویر کشید، آن‌هم در فضایی که همین موضوع برایش باوجودی و زندان به همراه داشت. همین صداقتِ بی‌تعارف بود که نسلی از خواننده‌ها را از زبانِ محتاط‌تر و اخلاقی‌ترِ پیش از او جدا کرد.

## باغِ زنان؛ پیوند با «زن، زندگی، آزادی»

رمانِ «زنان بدون مردان» در تابستانِ کودتای ۲۸ مرداد می‌گذرد، همان تابستانی که لات‌هایی چون شعبان بی‌مخ، به کمکِ حکومتِ تازه، جنبشِ ملی‌شدنِ نفت را

## آفرینشگر باغ زنان

سرکوب کردند. پارسی‌پور در این رمان، عمداً خشونتِ خانگی و خشونتِ سیاسی را در یک بسترِ زمانی می‌گذارد تا نشان دهد سرکوبِ یک ملت و سرکوبِ یک زن از یک جنس‌اند.

هر یک از پنج زنِ رمان از شکلِ متفاوتی از خشونت رنج می‌برند. مهدخت، معلمِ باکره‌ای که رابطه‌ی جنسی را رفتاری حیوانی می‌بیند، آن قدر در سرکوبِ غریزه‌اش پیش می‌رود که از انسان به گیاه بدل می‌شود؛ خودش را می‌کارد تا دانه‌هایش را باد به سرتاسر جهان ببرد.

فائزه و مونس، هر دو «پیردختر» بالای بیست سال، در کشوری که به قولِ امیرخان «زنی که رسید به بیست، باید به حالش گریست»، عمرشان را صرفِ نگرانی از بکارتی می‌کنند که هنوز معنایش را نمی‌دانند. مونس را برادرش، امیرخان، به جرمِ گم‌شدن - با انگیزه‌ی قتلِ ناموسی - می‌کشد، ولی مونس دوباره زنده می‌شود.

فرخ‌لقا، زنِ میانسالِ یک نظامی، بعد از سال‌ها تحقیر، شوهرش را می‌کشد و باغی در کرج می‌خرد. زرین‌کلاه، فاحشه‌ای که از کودکی در روسپی‌خانه بزرگ شده، از لحظه‌ای که مردانِ مشتری را بی‌سر می‌بیند، دیگر نمی‌تواند به کارش ادامه دهد.

این پنج زن، پیش از رسیدن به باغ، هیچ آشنایی با هم ندارند؛ این نیرویی غیبی است که آنها را به سویِ باغ می‌کشد. هر کدام از آنها از مسیرِ خودش، از تجربه‌ی خشونتِ خودش، به سمتِ باغی کشیده می‌شود که دیگر زنانِ خشونت‌دیده و خسته از مردسالاری به آن پناه آورده‌اند. پارسی‌پور این ارتباط و پیوستگی را نه محصول ایدئولوژی بلکه حاصل تجربه‌ی زیسته می‌بیند.

با این حال، باغ یک بهشتِ موعود نیست؛ پارسی‌پور عمداً از این ساده‌سازی پرهیز می‌کند. باغِ فرخ‌لقا خالی از جنگ و جدل نیست، فقط ایستگاهی است که این زنان در آن فرصتِ اندیشیدن به زندگیِ خودشان را می‌یابند. آنچه آنها را به هم متصل می‌کند، رفاقتی از پیش موجود نیست، بلکه اشتراک در زخم است.

مونس، جمعِ این پنج زن را «کمپانیِ ضدِ برادر» می‌نامد. چهل سال بعد، همین همبستگی، در قالبِ شعارهای خیابانی، دوباره زاده شد؛ زبانی که پارسی‌پور برای نام‌گذاریِ این شکل از ارتباطِ زنانه در برابرِ خشونتِ خانوادگی و ناموسی ساخت، همان

زبانی است که کمپین‌های ضد تجاوز و خشونت و قتل‌های ناموسی امروز از آن استفاده می‌کنند.

اگر امروز بتوان میان «زنان بدون مردان» و جنبش «زن زندگی آزادی» نسبتی برقرار کرد، بیش از هر چیز به دلیل نوع همبستگی است که پارسی‌پور تصویر می‌کند؛ همبستگی‌ای که بر رهبری متمرکز یا سازمان سیاسی استوار نیست، بلکه از تجربه‌ی مشترک خشونت و میل به زیستن سرچشمه می‌گیرد.

شاید بتوان گفت پارسی‌پور پیش از آنکه زمان آن برسد، یکی از زبان‌های ممکن مقاومت زنانه را در ادبیات آفرید. اهمیت زنان بدون مردان فقط در روایت رنج زنان نیست، بلکه در تصور شکل دیگری از کنار هم بودن است؛ کنار هم بودنی که نه بر ایدئولوژی، بلکه بر تجربه‌ی مشترک و امکان ساختن جهانی دیگر استوار است.

شهرنوش پارسی‌پور امسال، در دوازدهم تیرماه، در هشتادویک‌سالگی، در حومه‌ی سانفرانسیسکو درگذشت. اما درهای باغی که ساخت، هنوز گشوده است؛ و زبانی که در آن به هم پناه بردند، هنوز، هر بار که جمعی از زخم‌دیدگان کنار هم می‌ایستند، دوباره از میان صفحات همان رمان بیرون می‌آیند. مرگ نویسنده، در این معنا، نه خاموشی یک صدا که واگذاری آن است؛ زبانی که او ساخت، اکنون از آن همه‌ی کسانی است که، در برابر خشونت، جهانی تازه می‌کارند و در آن ریشه می‌دانند.

---

<sup>۱</sup> دانشنامه‌ی الکترونیکی زنان «شهرنوش پارسی‌پور»:

[https://portals.nlai.ir/zanan/index.php?title=شهرنوش\\_پارسی\\_پور](https://portals.nlai.ir/zanan/index.php?title=شهرنوش_پارسی_پور)

<sup>۲</sup> IranNamag «پای صحبت شهرنوش پارسی‌پور»:

<https://www.irannamag.com/article/4549/>